

ماهیت سیاست و دولت

چکیده

هدف از نگارش مقاله حاضر، تحقیق و بررسی پیرامون دو مفهوم اساسی «سیاست» و «دولت» است که به دلیل کثرت استعمال در بسیاری از موارد یکی انگاشته می‌شوند. برای آشنایی بیشتر با این مفاهیم لازم است، تعاریف، موضوعات، اصول و مفروضات هر یک از این مفاهیم به دقت بررسی شوند.

مقدمه

تحقیق و کنکاش گسترده پیرامون «انسان» از دوران گذشته تا به امروز، نشان از ارزش و پیچیدگی آن دارد. انسان به دلیل ذوابعد بودن و برخوردار بودن از قوه‌ی تفکر و تعقل از سایر موجودات متمایز است. رشته‌های بسیار زیادی برای بررسی ابعاد وجودی و شناخت هرچه بیشتر و بهتر انسان طرح ریزی شده‌اند که هر یک بُعدی از ابعاد وجودی انسان را بررسی می‌کنند. انسان به دلیل این که طبعاً اجتماعی (مدنی بالطبع) است، به برقراری ارتباط با دیگران، برای رفع نیازهای خود، نیاز داشته و دارد. «نهادی که این ارتباط را سهل و ممکن می‌سازد و آن را سامان‌دهی می‌کند، «حکومت»^۱ است که خود در داخل نهاد بزرگ‌تری به نام «دولت»^۲ قرار دارد. عرصه‌ای که به بررسی روابط بین انسان‌ها با یکدیگر و یا انسان‌ها با دولت و یا دولت‌ها با همدیگر می‌پردازد، عرصه‌ی «سیاست»^۳ است [بیگدلی، ۱۳۷۶: ۴-۲]. سیاست خود یکی از اجزای ساختار «جامعه»^۴ است و جامعه از سه عرصه‌ی کلی، یعنی سیاست، اقتصاد و فرهنگ تشکیل می‌شود.

معنای اصطلاحی سیاست

سیاست از واژه‌ی یونانی «پولیس»^۵ گرفته شده است. مفهوم «شهر» با پولیس یونانی تفاوت دارد. شهر به معنای جایگاه زیست مردمان در یونان بود که یونانیان به آن «آستی»^۶ می‌گفتند. پولیس در آغاز قلعه‌ای بود که در پای آستی ساخته می‌شد، اما مفهوم آن تغییر یافت و به معنای جامعه‌ی منظم سیاسی به کار رفت [ارسطو، ۱۳۶۴: ۵]. اصطلاح سیاست را این گونه تعریف کرده‌اند: «سیاست عبارت است از هر نوع تدبیر، تلاش، فعالیت، تعمق، تفکر و اقدام فردی و جمعی در جهت کسب قدرت و به عهده گرفتن اداره‌ی امور کشور، به نحوی که جامعه و افراد آن در مسیر تحقق آمال و خواسته‌های خویش قرار گیرند» [مدنی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۹-۱۳]. امروزه واژه‌ی سیاست به مسائل جاری حکومت و جامعه که ماهیت اقتصادی و سیاسی در مفهوم علمی دارند، اشاره می‌کند [عالم، ۱۳۷۵: ۲۴].

موضوع علم سیاست

موضوع علم، مجموعه‌ی مسائلی است که در آن علم مورد بحث قرار می‌گیرند. آقای عبدالحمید ابوالحمد در کتاب «مبانی علم سیاست» خود، نظرات اندیشمندان را درباره‌ی موضوع علم سیاست به سه دسته‌ی کلی تقسیم می‌کند:

۱. کسانی که موضوع علم سیاست را «دولت» می‌دانند.
۲. کسانی که موضوع علم سیاست را «قدرت»^۷ می‌شناسند.
۳. کسانی که موضوع علم سیاست را «قدرت سیاسی»^۸ قلمداد می‌کنند.

اما برخی دیگر از علمای علم سیاست موضوع علم سیاست را «پدیده‌های سیاسی»^۹ می‌دانند و در تعریف پدیده‌ی سیاسی بیان می‌دارند که: «هر واقعه یا رخداد یا جریانی که در اجتماع به وجود می‌آید و به نحوی از انحا در ارتباط با سرنوشت سیاسی جامعه قرار

معنای لغوی سیاست

سیاست دارای مفهوم پیچیده و دشواری است و معانی بسیاری را دربردارد. برخی از این معانی عبارت‌اند از: حکم‌راندن، ریاست کردن، اداره کردن، مصلحت کردن، تدبیر کردن، عدالت، داوری، تنبیه، جزا، شکنجه، عذاب، نگاه‌داری، حراست، حدود ملک و کشورداری [ابوالحمد، ۱۳۷۶: ۶]. این تعاریف را می‌توان در قالب دو معنای «عام» و «خاص» از سیاست دسته‌بندی کرد. در معنای عام، «به هرگونه راهبرد و روشی برای اداره یا بهکرد هر امری از امور، چه شخصی و چه اجتماعی، سیاست گفته می‌شود.» در معنای خاص، «هر امری که مربوط به دولت و مدیریت و تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد، از مقوله‌ی امور سیاسی است» [آشوری، ۱۳۶۶: ۱۲].

گیرد، به طوری که ذهن مردم و مسئولان و مدیران اجتماع را متوجه خود سازد و قابل مشاهده و بررسی باشد را پدیده‌ی سیاسی نامند؛ مثل پدیده‌ی لیبرالیسم^۱، پدیده‌ی جنگ و پدیده‌ی ضدانقلاب» [منصوری، ۱۳۷۹: ۵۱-۴۹].

تصورات مختلف از سیاست

برای فهم بهتر نگرش‌های اندیشمندان سیاسی جهان باستان نسبت به سیاست، بهتر است آن‌ها را در پنج قالب کلی دسته‌بندی کنیم. این نگرش بیشتر نگرشی تمدنی است و افرادی که در داخل هر دسته قرار می‌گیرند، لزوماً چنین نگرشی را نخواهند داشت، لیکن مطالعه‌ی آثار اندیشمندان هر دوره‌ای، محقق را به یک سلسله اصول کلی قابل تعمیم به کل دوره سوق خواهد داد؛ هر چند که برخی از اندیشمندان چنین اصولی را انکار کرده‌اند. در ادامه به پنج تصور مختلف از سیاست اشاره می‌کنیم [بخشایشی اردستانی، ۱۳۷۶: ۴۲-۱۹]:

۱. **تصورات ایران باستان از سیاست:** در اندیشه‌ی ایران باستان، سیاست هدف تلقی می‌شد؛ یعنی بالاترین مصلحت در سیاست، دولت و حفظ قدرت آن با هر وسیله‌ی ممکن است. در این تعریف، مهم‌ترین وظیفه‌ی «نخبه سیاسی»^{۱۱}، حفظ نظم و تحکیم پایه‌های قدرت به هر وسیله‌ی ممکن، اعم از زور و اجبار و اخلاق، دین، عدالت و... است^{۱۲} (تصور واقع‌گرایانه)^{۱۳}.

۲. **تصورات یونان باستان از سیاست:** از آثار یونانیان باستان در باب سیاست چنین استنباط می‌شود که آنان سیاست را وسیله و ابزاری برای رسیدن به اهداف غایی و عالی‌تر محسوب می‌کردند و هدف نهایی و برتر، ساختن انسان‌ها با «مثل» و ایجاد «مدینه‌ی فاضله» بوده است. نمود عینی چنین نگرشی را می‌توان در آثار سقراط، افلاطون، ارسطو و... یافت (تصور آرمان‌گرایانه-فلسفی)^{۱۴}.

۳. **تصورات اسلامی از سیاست:** اندیشمندان مسلمان، بعد از آشنایی با تفکرات یونان باستان، دست به ترجمه‌ی آثار این اندیشمندان زدند و با تلفیق نگرش فلسفی یونان با نگرش دینی اسلامی، تصویری جدید از سیاست را پی‌ریزی کردند. جنبش فلسفی و تفکرات سیاسی مسلمانان، مخصوصاً در زمان خلافت عباسیان و با الکندی تبلور یافت و با افراد برجسته‌ای مثل: ابونصر فارابی، ابوعلی سینا، محمدبن

زکریای رازی، ابن‌باجه، ابن‌رشد، ابن‌طفیل، غزالی و... توسعه پیدا کرد. آثار این اندیشمندان در زمینه‌های متفاوتی نظیر: فلسفه‌ی سیاست، خلافت، امامت، دولت، کشور، سلطنت، مدینه، قانون و... مطرح شد و در این زمینه‌ها، آثار ارزشمندی برجای گذاشتند [مدنی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۷۲]. در نگرش اسلامی، در باب سیاست شاهد دو گرایش عمده هستیم:

۱. گرایش شیعیان در قالب نهاد «امامت»؛

۲. گرایش اهل سنت در قالب نهاد «خلافت».

توضیح این‌که در دوران حیات پیامبر (ص)، نماد حکومت، دولت و سیاست در قالب شخصیت ایشان متجلی می‌شد و ما شاهد وحدت در بین مسلمانان بودیم. بعد از رحلت ایشان، اولین انشقاق بین مسلمانان ایجاد شد و دو گروه شیعه و سنی از آن منشعب شدند. شیعیان به جریان امامت اعتقاد داشتند و امام را جانشین بر حق پیامبر (ص) می‌دانستند. آنان تمامی خصایص و ویژگی‌های پیامبر (ص) را به غیر از دریافت وحی، برای ائمه نیز قائل بودند. این روند تا دوران غیبت کبرا به طول انجامید. بعد از غیبت کبرا، این سؤال بین شیعیان مطرح شد که: «حکومت حق کیست؟» گروهی حکومت را از آن سلاطین و پادشاهان می‌دانستند و نظارت فقیهان را بر سلاطین کافی می‌دانستند. ولی گروهی دیگر، حکومت را از آن فقیه جامع‌الشرایط می‌دانستند. جریان گروه دوم به صورت خیلی محدود مطرح بود، اما در دوران جدید، امام خمینی (ره) حکومت را حق فقیه معرفی کرد و آن را به مرحله‌ی عمل رساند و با پیروزی جمهوری اسلامی ایران، تئوری ایشان تحقق یافت.

گفتیم، گروه دوم حاصل از انشقاق بین مسلمانان، اهل سنت بودند. بعد از رحلت پیامبر، گروهی از آنان در «سقیفه» گرد هم آمدند و برای حکومت بعد از پیامبر خلیفه تعیین کردند. چهار نظریه‌ی عمده که از سوی این گروه بعد از رحلت پیامبر (ص) مطرح شدند، عبارت‌اند از: ۱. نظریه‌ی شوری؛ ۲. نظریه‌ی اهل حل و عقد؛ ۳. نظریه‌ی استخلاف؛ و ۴. نظریه‌ی استیلاء. کوتاه سخن این‌که آنان بعد از پیامبر خلفای راشدین (ابوبکر، عمر و عثمان) را مطرح کردند و این سه تن خلیفه شدند. بعدها نیز شاهد حکومت طولانی امویان و عباسیان بودیم. در کل، نگرش مسلمانان به سیاست را می‌توان «تصور دینی»^{۱۵} نامید.^{۱۶}

۴. **تصورات رومی از سیاست:** تصور رومیان باستان از سیاست بیشتر جنبه‌ی حقوقی داشت و نه جنبه‌ی فلسفی. مسئله‌ی اصلی در سیاست از منظر این دیدگاه، «منع قدرت» بود که به دنبال خود این پرسش‌ها را در پی داشت: منبع قدرت کیست؟ منبع مشروعیت چه چیزی است؟ حدود اختیارات و صلاحیت‌های جامعه‌ی مدنی یا سیاسی از جامعه‌ی دینی کجا متمایز می‌شود [بخشایشی اردستانی، ۱۳۷۶: ۴۲-۱۹]. در تصورات رومی از سیاست نیز، ما شاهد تقابل و ستیز دین و دولت هستیم. نهادی که نمایانگر دین در عرصه‌ی اجتماع رومی بود، «کلیسا» نام داشت که پاپ‌ها در رأس آن قرار داشتند و نهادی که نمایانگر دولت در عرصه‌ی اجتماع رومی بود، «حکومت» نام داشت که پادشاهان در رأس آن بودند. پاپ‌ها از قدرت آسمانی و پادشاهان از قدرت زمینی برخوردار بودند. در طول تاریخ، گاهی قدرت آسمانی قدرت زمینی را به انقیاد و فرمان‌برداری وامی داشت و گاهی قدرت زمینی، قدرت آسمانی را تحت سیطره‌ی خود می‌گرفت. با ورود به دوران جدید در تاریخ اروپا و با شروع اصلاحات دینی به رهبری مارتین لوتر و... شاهد جدایی دو عرصه‌ی دین و دولت هستیم. در کل، تصور رومی از سیاست را می‌توان «تصور حقوقی»^{۱۷} نامید.

۵. **تصورات آمریکایی و اروپایی از سیاست:** تصور آمریکایی از سیاست مبتنی بر علمی بودن سیاست است و این تفکر منبعث از «مکتب شیکاگو» است. مکتب شیکاگو در سال ۱۸۹۰م تأسیس شد. هدف اصلی آن حاکم کردن افکار «اثبات‌گرایانه یا پوزیتیویستی»^{۱۸} بر سیاست بود. در این تصور، سیاست مجموعه‌ای از پدیده‌هاست که فی‌نفسه اهمیت و استقلال دارد و آن را باید خارج از ملاحظات اخلاقی، فلسفی و دینی مورد بررسی قرار داد. علمی بودن سیاست در تصور آمریکایی به این دو معنا اشاره دارد:

۱. دارای قانونمندی‌های کلی باشد.

۲. از لحاظ کیفی قادر به پیش‌بینی‌هایی باشد.

در انگلستان نیز، به دلیل غلبه‌ی نگرش‌های اقتصادی و نظریه‌پردازی پیرامون اقتصاد و وجود رابطه بین اقتصاد و سیاست، نوعی نگرش تلفیقی تحت عنوان «اقتصاد سیاسی» حاکم بود. در فرانسه نیز، نگرش‌های مختلف در باب سیاست بیشتر در «حقوق»

متبلور شد. در کل می‌توان مجموعه نگرش‌هایی را که به سیاست به عنوان یک «علم»^{۱۹} می‌نگرند و از «علوم سیاسی و علم سیاست» سخن به میان می‌آورند، «تصور علمی»^{۲۰} نامید. در دوران جدید و با آغاز روند «مدرنیته»^{۲۱}، ما شاهد شکل‌گیری نظریات علمی پیرامون علوم و معارف بشری، به خصوص سیاست هستیم. برخی از اندیشمندان معاصر، با تمایز قائل شدن بین نظر و عمل (علم و فن)، سیاست نظری را در قالب اصول، هنجارها و مفروضات بیان می‌دارند و عرصه‌ی عملی و اجرایی سیاست را تحت عنوان «فن» مدنظر قرار می‌دهند. چنان‌چه مورس دو ورژ، در کتاب «اصول علم سیاست» خود، دو تعریف از سیاست ارائه می‌دهد:

۱. سیاست علم فرمانروایی بر کشورهاست

۲. سیاست، فن و عمل فرمانروایی بر جوامع انسانی است در ادامه‌ی وی از سیاست به ژانوس^{۲۲} تعبیر می‌کند. ژانوس، پادشاه افسانه‌ای کشور «لاتیوم» (در ایتالیا کنونی) بود که خداوند به وی قدرت آگاهی از گذشته و آینده را عطا کرده بود. به این دلیل، او دو چهره داشت. در سیاست ما با بسیاری از دوگانگی‌ها مواجه هستیم؛ دوگانگی بین همگونی و تضاد، علم و عمل، حقیقت و واقعیت، خوب و بد و مسائلی از این دست دو ورژ تاجایی پیش می‌رود که در تعابیر عامیانه از سیاست، آن را معادل با واژه‌هایی نظیر دروغ‌گویی، ریاکاری، فریب و... قرار می‌دهد.

آستین رنی، در کتاب «حکومت؛ آشنایی با علم سیاست»، در تعریف سیاست در گفت‌وگوهای روزانه چنین بیان می‌دارد: «تردید نیست که سیاست‌مداران گروه چندان خوش‌نامی نیستند. نظرسنجی‌های اخیر مؤسسه‌ی گالوپ نشان می‌دهند، تنها افرادی که گمان می‌رود، ملاک‌های اخلاقی پایین‌تری از سیاست‌مداران دارند، رهبران اتحادیه‌های کارگری، متصدیان تبلیغات و فروشندگان اتومبیل هستند و تنها ۲۳ درصد از آمریکاییان مایل‌اند، فرزندانشان سیاست را به عنوان حرفه‌ی زندگی‌شان برگزینند.»

شکل‌گیری چنین سوءتعبیرهایی ناشی از انشقاق و جدایی بین دو نگرش کلاسیک و مدرن در سیاست است. ناآشنایی با اصول و مفروضات نگرش کلاسیک و مدرن سیاسی از یک سو، و سوءاستفاده‌های شخصی، نفع‌طلبی و قدرت‌خواهی برخی از سیاست‌مداران از سوی دیگر، چنین برداشت‌هایی را تشدید می‌کند.

در ادامه به تفاوت‌های بنیادی نگرش کلاسیک و مدرن نسبت به سیاست می‌پردازیم.

تفاوت‌های بنیادی نگرش کلاسیک و مدرن نسبت به سیاست:

دکتر سید حسین سیف‌زاده در کتاب «مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست» (ص ۳۹-۳۵)، تمایزات اساسی این دو نگرش را به وضوح بیان کرده است. وی «فضای فلسفی» کلاسیک را «حکمت سیاسی» نامیده که «فضیلت محوری» رکن اصلی این نگرش است. فضای فلسفی مدرن را نیز «علم سیاسی» نام‌گذاری کرده که «توان محوری» رکن اصلی چنین نگرشی است. «جهان‌بینی» نگرش کلاسیک مبتنی بر کیهان‌شناسی بسته خیمه‌ای بود (کاسموس)^{۲۳} که در آن همه چیز متعادل بود و امور از نظم مبتنی بر عدالت پیروی می‌کردند. لیکن در نگرش مدرن، کیهان‌شناسی باز و بسط‌یابنده (چائوس)^{۲۴} که مبتنی بر تغییر و بی‌ثباتی بود، جای آن را گرفت.

در نگرش کلاسیک، «آرمان فلسفه‌ی سیاسی» مبتنی بر تأمین «عدالت» بود. عدالت در تعاریف افلاطون، ارسطو و حکمای قدیم، یعنی قرار گرفتن هر چیزی در جای خود؛ به گونه‌ای که منزلت افراد در جامعه ناشی از نقش افراد در جامعه‌ی آن دوره بود. اعتقاد به نوعی نابرابری انسان‌ها در ذاتشان، آن‌ها را به دو دسته‌ی ارباب و برده تقسیم می‌کرد. ملاک برتری فضیلت بود. این طرز تلقی جریان امور را به نوعی «نخبه‌سالاری» سوق می‌داد. یعنی حکومت و حاکمیت، حق مسلم افراد بافضیلت و نخبه در جامعه بود.

اما در نگرش مدرن، آرمان فلسفه‌ی سیاسی مبتنی بر «تأمین دموکراسی» است. عقیده بر برابری ذاتی انسان‌ها، اصل اساسی در نگرش مدرن است. در این آرمان، موقعیت‌ها و منزلت‌ها به میزان برابر برای همه‌ی افراد انسانی وجود دارند و انسان‌ها بسته به اراده و توان خود، منزلت‌ها را کسب می‌کنند. لیاقت انسان‌ها در عمل، آن‌ها را برتر از دیگران می‌سازد. البته این برتری، برتری ظاهری است و انسان‌ها در اصل باهم برابر هستند. در چنین نگرشی، حکومت از آن نخبگان است، لیکن حاکمیت حق مسلم افراد ملت است و حکومت باید حقوق ملت را رعایت کند. به چنین نگرشی در مورد حاکمیت نخبگان، «نخبه‌گرایی» می‌گویند.

در باب «مصلحت عمومی» در نگرش کلاسیک، خیر عمومی

(یعنی بیشتر خوبی‌ها برای بیشترین افراد جامعه)، در داخل فضیلت که امری قدسی بود، ایجاد می‌شد. لیکن در نگرش مدرن، بهترین خوبی‌ها و فضیلت‌ها در قالب خیر عمومی معنا پیدا می‌کند؛ هر چند که فضیلت امری ذهنی بود، لیکن خیر عمومی عینی‌تر و قابل لمس‌تر از فضیلت است. در تفکر مدرن، برترین و باارزش‌ترین امور، اموری هستند که بیشترین خیر و منفعت را برای عموم داشته باشند.

در زمینه‌ی «ماهیت نگرش فلسفی» نیز، شاهد تحولی عمده در این دو نگرش هستیم. اندیشمندان، «هست» اشیا و امور را به وجود، و «چیست» اشیا را به ماهیت تعبیر می‌کنند و خود وجود را دارای دو بُعد یا دو وجه «گوهر ثابت و تغییرناپذیر» و «ذات متغیر» می‌دانند. در نگرش کلاسیک، اصالت با گوهر ثابت بود. یعنی امور مادی و این دنیایی، از آن جهت که سایه‌ای از اصل خود هستند، اعتبار داشتند. چنان‌که افلاطون نظریه‌ی مثل را مطرح کرده بود و امور این دنیایی را سایه‌ی گوهری ثابت و تغییرناپذیر (مثل) می‌دانست و عقیده داشت، همه‌ی امور متغیر و بی‌ثبات رو به سوی اصلی ثابت دارند. اما در نگرش مدرن، اصالت با ذات متغیر است. به عبارت ساده‌تر، در نگرش مدرن بحث از واقعیات عینی است درحالی‌که در نگرش کلاسیک، بحث از حقیقت ذهنی بود.

در نگرش کلاسیک، «تأکید اساسی فلسفه» بر ماورای طبیعت (متافیزیک) بود که در آن به امور قدسی، روحانی، ذهنی و متعالی می‌پرداخت. لیکن در نگرش مدرن، فلسفه‌خواهان شناخت طبیعت (فیزیک) است. به همین میزان، «معیار سیاست» در نگرش کلاسیک که مبتنی بر اخلاق به منظور تربیت انسان‌ها برای رسیدن به مثل بود، در نگرش مدرن به تکنیک عملی و مفید برای سامان‌دهی زندگی بشر تبدیل شد. توضیح این‌که در گذشته، سیاست در قالب اخلاق معنا می‌یافت، ولی در دوره‌ی مدرن امنیت جای فضیلت و اخلاق را گرفت. این امنیت برای حفاظت از خود، و مال و دارایی و کشور خود لازم بود. در نتیجه، سیاست به فن دست‌یابی به قدرت تبدیل شد.

در نگرش کلاسیک، «ماهیت اهداف» متعالی-آسمانی بود، درحالی‌که ماهیت اهداف در نگرش مدرن سکیولار و زمینی است. در تفکرات سکیولار، شاهد جدایی دین و دنیا از هم و نوعی گسست از آخرت و تأکید بر زمین و این دنیا هستیم که از آن به «سکیولاریسم»^{۲۵} تعبیر می‌شود. پس این واژه به معنای بی‌دینی و

لادینی نیست، بلکه به معنای این دنیایی شدن است. در نگرش کلاسیک، «انسان در برخورد با هستی» تسلیم تقدیر می‌شد و امور و پدیده‌های هستی را به دلیل عدم شناخت علت پدیده‌ها، کاملاً رازآلود تعبیر می‌کرد. لذا همواره به دنبال حقیقت‌یابی بود تا جایگاه خود و امور هستی را شناسایی کند. به این دلیل، انسان همواره برای زیستن به گونه‌ای خود را با طبیعت همگون می‌کرد. اما در نگرش مدرن، انسان با احاطه بر طبیعت و تسلط بر واقعیات عینی دست به حقیقت‌سازی زد و طبیعت را آن‌گونه که خود می‌خواست، سامان‌دهی کرد. در این نگرش، اراده‌ی انسان تغییر دهنده‌ی طبیعت شد؛ برخلاف نگرش کلاسیک که تقدیر، اراده‌ی انسان را تحت سیطره‌ی خود داشت.

در نگرش کلاسیک، «میزان کنترل انسان» بر امور و اشیا بسیار محدود بود و بنابر تقدیر و نظام خلقت، انسان جایگاه ویژه‌ای داشت. توضیح این که پادشاه بنابر تقدیر پادشاه بود و حکم‌رانی می‌کرد و بر دیگران سلطه داشت، و برده، بنابر تقدیر برده بود و باید اطاعت می‌کرد. ولی در نگرش مدرن، چون اصل بر برابری انسان‌هاست، این لیاقت، اراده و توان افراد است که میزان کنترل آن‌ها را بر امور و اشیا نشان می‌دهد. از سوی دیگر، رسیدن به قانونمندی‌های جدید باعث شد که میزان کنترل انسان‌ها بر امور و اشیا دوچندان شود. در نگرش کلاسیک، «فلسفه‌ی سیاسی» به دنبال یافتن فضیلت بود؛ فضیلتی که در عالم مُثُل ریشه داشت و انسان می‌باید خود را هرچه بیشتر با آن تطبیق دهد. لیکن در نگرش مدرن، امنیت جای فضیلت را گرفته است و هدف از برقراری امنیت، حفظ خویش‌نخستین خویش و صیانت ذات است.

نگرش کلاسیک، در «نگرش به انسان»، انسان را موجودی مجبور تلقی می‌کرد که باید نقش خود را که قبلاً برای وی تقدیر شده بود، می‌یافت. اما در نگرش مدرن، انسان با اراده و توان خود نقش‌سازی می‌کند و امور را نه تنها به وجود می‌آورد، بلکه خود امور را هدایت می‌کند. در نگرش کلاسیک، «ماهیت معرفت» مدرسی و مبتنی بر ذهنیت‌گرایی، بدون توجه به نتایج عملی چنین ذهنیتی بود، ولی در نگرش مدرن، بر «پراکسیس» یا نتایج عملی معرفت توجه و تأکید می‌شود.

در نگرش کلاسیک، «گرایش مذهبی» باور به خدایی بود که در تمامی امور و جریان‌ات نظارت و دخالت داشت. جریان همه‌ی

امور به دست خداوند خالق بود که امور را خلق کرده بود و خداوند در تمامی عرصه‌ها قدرت خود را به نمایش می‌گذاشت. از این نوع نگرش مذهبی به «تئیسیم»^{۲۶} تعبیر می‌شود. در نگرش مدرن، خداوند خالق تمامی امور و پدیده‌ها در نظر گرفته می‌شود، اما امور این دنیا را به اراده و اختیار بشر وانهاده است تا انسان خود امور را با عقل و تدبیرش هدایت کند. از این طرز تفکر مذهبی به «دئیسیم» تعبیر می‌شود.

علاوه بر حوزه‌ها و مواردی که ذکر شد، مسائل بسیار دیگری هم هستند که وجه تمایز نگرش مدرن از کلاسیک محسوب می‌شوند. برای رسیدن به تحلیلی صحیح از هر امری می‌باید: اولاً، داوران و پیش‌داوری‌های شخصی که مبتنی بر عواطف شخصی محقق هستند، کنار گذاشته شوند. ثانیاً، محقق باید تمامی جوانب مسئله‌ای را که می‌خواهد بررسی کند، بسنجد تا از یک بُعدی‌نگری و تک‌سویه‌نگری که آفات تحلیل درست هستند، اجتناب شود. ثالثاً، معیارهای سنجش برای تحلیل هر مسئله‌ای به درستی انتخاب شوند. مثلاً برای تحلیل امری که در دوران کنونی حادث شده است، چاره‌ای جز استفاده از معیارهای مدرن برای سنجش آن نخواهد بود. در این جا، بحث مربوط به سیاست را به پایان می‌بریم و وارد مبحث دوم مقاله، یعنی بحث «دولت» می‌شویم.

معنای لغوی دولت

واژه‌ی دولت، از جمله مفاهیم مدرنی است که تنها چند قرن از عمر آن می‌گذرد. در دوران باستان، حق الهی، اساس مشروعیت فرمانروایی بود و فرمانروا قدرت خویش را، از جنبه‌ی نظری، از مرجعی برین و ماورای طبیعی می‌گرفت و میان مفهوم حکومت، دولت، شاه و... تمایزی قائل نمی‌شدند. در مفهوم جدید، دولت از قرن شانزدهم میلادی با نیکولو ماکیاولی و ژان بُدن در اروپا پدید آمده و در قرن‌های هفدهم و هجدهم بسط نظری یافته و با انقلاب فرانسه پایدار گشته است [آشوری، ۱۳۶۶: ۱۶۳]. در بسیاری از متون، دولت را با سیاست، حکومت و هیئت وزیران یکی انگاشته‌اند که غلط مُصطلح است. معنای لغوی دولت را می‌توان «ساخت قدرت» ترجمه کرد.

معنای اصطلاحی دولت

دولت ساخت قدرتی است که در سرزمین معین، بر مردمانی معین، تسلط پایدار دارد. از نظر داخلی، نگهبان نظم به شمار می‌آید و از نظر خارجی پاسدار تمامیت سرزمین و منافع ملت و یکایک شهروندان خویش است [همان، ص ۱۶۲]. این کامل‌ترین تعریفی است که از واژه‌ی دولت ارائه شده است.

تاکنون تعاریف و نظریات بی‌شماری درباره‌ی ماهیت دولت ارائه شده‌اند: زیست‌شناس، دولت را یک ارگانیسم مثل موجود زنده، جامعه‌شناس آن را واقعیت یا پدیده‌ای اجتماعی، روان‌شناس آن را ساختاری ذهنی، مورخ آن را محصول نیروهای تاریخی، ایده‌آلیست دولت را تجسم اراده‌ی واقعی مردم، واقع‌گرا آن را نهاد قدرت یا زور، حقوق‌دان دولت را شخص حقوقی، و مارکسیست‌ها دولت را ساز و کار حفظ سلطه‌ی طبقه‌ای بر طبقه‌ی دیگر می‌دانند [عالم، ۱۳۷۵: ۲۰۸]. برای رسیدن به معنای حقیقی دولت و شناخت ماهیت آن لازم است، نظریاتی را که پیرامون خاستگاه دولت ارائه شده‌اند، بررسی کنیم.

نظریه‌های خاستگاه دولت

دشوار است که زمان پیدایش دولت در تاریخ بشر را معین کرد. به این دلیل، اندیشمندان و نظریه‌پردازان در مورد منشأ و خاستگاه دولت به تأمل نظری روی آورده‌اند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم [همان، ص ۲۰۸-۱۶۳]:

۱. **نظریه‌ی خاستگاه الهی:** کهن‌ترین نظریه درباره‌ی خاستگاه دولت است و طبق آن، دولت آفریده‌ی خداوند و شاه نایب و نماینده‌ی خدا روی زمین است. مردم باید از او اطاعت کنند و هرگونه مخالفت با شاه گناه محسوب می‌شود. نظریه‌ی الهی در امپراتوری‌های باستانی شرقی رایج بود و در آن‌ها، فرمانروایان به صورت زادگان خدایان معرفی می‌شدند. در دین اسلام نیز بنابر آیات قرآنی، این نظریه اثبات می‌شود که: «منشأ دولت و حکومت در ابتدای امر براساس دستور و وحی خداوند بوده است» [منتظری، ۱۳۷۴: ۸۶].

بنابراین نظریه: اولاً، پادشاهی را خداوند مقرر کرده است و شاه اقتدار خود را از خداوند می‌گیرد. ثانیاً، پادشاهی موروثی است و از پدر به فرزند منتقل می‌شود. ثالثاً، شاهان فقط در برابر خداوند

مسئول هستند و در برابر اتباع خود هیچ‌گونه مسئولیتی ندارند. رابعاً، مقاومت در برابر اقتدار قانونی شاه گناه است. اما امروزه نظریه‌ی حق الهی شاهان اعتبار چندانی ندارد. برخی از دلایل این بی‌اعتباری عبارت‌اند از:

۱. نظریه‌ی قرار اجتماعی که بر اراده‌ی عمومی تأکید دارد، بسیار برتر از نظریه‌ی الهی پادشاه است که به اراده‌ی فرد شاه توجه داشت. این امر به اثبات رسیده است که عقل و اراده جمعی بر عقل و اراده‌ی فردی ارجحیت دارد.

۲. در قرون جدید، ما شاهد جدایی کلیسا و دولت از یکدیگر هستیم. همین امر باعث تنزل اهمیت دین در مسائل دنیایی شد و به تبع آن، نظریه‌ی الهی شاهان را که متکی بر نگرش دینی بود نیز، تضعیف کرد.

۳. با پیدایش تحولات در قرون جدید، مردم هرچه بیشتر با حقوق و تکالیف خود آشنا شدند. با آغاز روند دموکراسی، حکومت و حاکمیت حق مسلم مردم فرض شد و این آگاهی، اصول و مفروضات نظریه‌ی الهی را با چالش‌های جدی مواجه کرد.

۲. **نظریه‌ی زور:** بنابراین نظریه، دولت محصول زور آشکاری است که قوی‌ترها بر ضعیف‌ترها اعمال کردند تا آن‌ها را به انقیاد درآورند. به همین دلیل، دولت مبتنی بر بی‌عدالتی و در اساس یک شر است. بسیاری از اندیشمندان انتقادات اساسی بر این نظریه وارد کرده‌اند و زور را به عنوان اصل مؤسس دولت، مورد انکار قرار داده‌اند. هر چند برای دوام آن نقش زور را به عنوان شرط لازم پذیرفته‌اند، اما آن را به تنهایی کافی ندانسته‌اند.

۳. **نظریه‌ی ژنتیک (نظریه‌ی پدرسالاری و مادرسالاری):** نظریه‌ی ژنتیک بر این باور است که دولت محصول گسترش طبیعی خانواده است. خانواده‌ها به گروه خویشاوندی تبدیل شدند و از اتحاد گروه‌های خویشاوندی، روستاها شکل گرفتند و از اتحاد روستاها، شهرها پدید آمدند و اولین دولت‌ها درون شهرها ایجاد شدند.

بنابر نظریه‌ی پدرسالاری، در جوامع اولیه ازدواج به صورت دائمی و اصل پدری پذیرفته شده بود. نسل فقط از راه مردان ادامه می‌یافت و هیچ‌یک از فرزندان مؤنث در تداوم نسل به حساب نمی‌آمدند. اقتدار نهایی در دست رئیس مذکر خانواده بود که بر زندگی اعضای دیگر خانواده، اختیارات مطلق داشت.

این نظریه از سوی نظریه‌ی مادرسالاری مورد نقد قرار گرفته است. بنابر نظریه‌ی مادرسالاری، نخستین گروه انسانی که تشکیل شد، قبیله است و بعدها قبیله‌ها به کلان‌ها، کلان‌ها به خاندان‌ها و خاندان‌ها به خانواده‌ها تقسیم شده‌اند. در معدودی از جوامع قدیمی، چند شوهری مرسوم بوده است. خویشاوندی تنها از طریق زنان منتقل می‌شده است و زن مالکیت خانواده را تداوم می‌بخشیده است. بنابراین، زن اقتدار بیشتری نسبت به مرد داشته است.

انتقادات بسیاری بر نظریه‌ی ژنتیک وارد شده است و این نظریه را بیشتر فرضیه‌ای اجتماعی داشته‌اند تا سیاسی که دلیل مستند تاریخی چندانی ندارد و در بیشتر موارد، چنین نظریه‌ای دارای کاربرد نیست.

۴. **نظریه‌ی طبیعی ارسطو:** به عقیده‌ی ارسطو، دولت برای تأمین نیازهای انسان به وجود آمده است. خانواده‌ها برای تأمین نیازهای مادی و معنوی انسان می‌کوشیدند و به دلیل این که توانایی تأمین تمامی نیازها را نداشتند با یکدیگر به مراد به برخاستند. از پیوستن چندین خانواده، خاندان تشکیل شد، از به هم پیوستن چندین خاندان، روستا پدید آمد و اتحاد چندین روستا سبب پیدایش دولت (پولیس در معنای یونانی) شد. «از نظر ارسطو، انسان به حکم طبیعت حیوان اجتماعی است و کسی که از روی طبع و نه بر اثر تصادف، بیرون از شهر (دولت) باشد، موجودی فروتر از آدمی است یا برتر از او» [ارسطو، ۱۳۶۴: ۲-۴].

۵. **نظریه‌ی قرار اجتماعی**^{۲۸}: بنابراین نظریه، انسان پیش از تکوین دولت در «وضع طبیعی»^{۲۹} زندگی می‌کرد. در این وضع، جامعه‌ای سازمان یافته نبود و هیچ قدرت سیاسی وجود نداشت تا قوانین و مقرراتی را وضع و اجرا کند. انسان‌ها از قواعد رفتاری طبیعی خود پیروی می‌کردند. عده‌ای این وضع را «وضع نشانه و قانون جنگل» می‌دانند و عده‌ای دیگر، آن را «زندگی معصومانه و با سعادت» تعبیر کرده‌اند. انسان‌ها به اختیار و اراده‌ی خود قانون بشری را جای‌گزین قانون طبیعی کردند تا بهتر زندگی کنند.

بنابراین نظریه، دولت محصول کوشش سنجیده‌ی انسان است و اقتدار خود را از رضایت مردم کسب می‌کند. توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸ م)، جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲ م) و ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-

۱۷۱۲ م) از مهم‌ترین طرف‌داران این نظریه بودند. همانند سایر نظریات مطرح شده در بالا، بر این نظریه نیز انتقادات بسیاری وارد شده است که در این جا از این انتقادات چشم می‌پوشیم و در پایان، کامل‌ترین نظریه‌ای را که در باب تشکیل دولت مطرح شده است، بیان می‌کنیم.

۶. **نظریه‌ی تکاملی یا تاریخی دولت:** بنابراین نظریه که به گونه‌ای، منتقد تمامی نظریات فوق است، دولت آفریده‌ی خداوند، نتیجه‌ی زور جسمی برتر، آفریده‌ی یک قرار اجتماعی، یا صرف گسترش خانواده نیست، بلکه محصول فرایند تدریجی «رشد اجتماعی» است. این نظریه، پنج عامل اساسی را در تکوین و تکامل دولت‌ها دخیل می‌داند که عبارت‌اند از: خویشاوندی، دین، عوامل اقتصادی، کشمکش‌ها و جنگ‌ها، و نیاز به قدرت سیاسی. با توجه و تأکید بر این پنج عامل، از لحاظ تاریخی ما به ترتیب شاهد امپراتوری‌های اولیه، دولت-شهرهای باستان، امپراتوری روم، حکومت فئودالی، و در نهایت دولت‌ها در تعاریف و تعابیر جدید هستیم؛ هر چند که تکامل و تحول دولت‌ها مستمر و منظم نبوده است و با توجه به جوامع و فرهنگ‌های مختلف شکل‌های متفاوتی داشته است [وینست، ۱۳۷۱: ۵۱-۴۴].

در تعاریف جدید از دولت، چهار عنصر اصلی و اساسی باعث تشکیل دولت می‌شوند و مجموعه‌ی این چهار عامل با هم و به صورت توأم، واحدی کلی به نام دولت را تشکیل می‌دهند که ما آن‌ها را یک به یک بررسی خواهیم کرد. به نظر بسیاری از اندیشمندان غربی، این نظریه کامل‌ترین تعریف از دولت را ارائه می‌دهد، لیکن در اندیشه‌های شرقی و به خصوص اسلامی، تعاریف خاصی از دولت ارائه شده‌اند که در خلال بحث به آن‌ها اشاراتی خواهیم داشت. چهار عنصر اصلی و اساسی تشکیل دهنده‌ی دولت‌ها عبارت‌اند از^{۳۰} [عالیخانی، ۱۳۷۵: ۳۵]:

۱. **جمعیت**^{۳۰}: اولین عنصر اساسی برای تشکیل یک دولت، وجود جمعیتی از انسان‌هاست. این انسان‌ها هستند که دولت را می‌سازند و بدون آن‌ها، دولت معنا پیدا نمی‌کند. در گذشته، داشتن جمعیت زیاد برای دولت‌ها مزیت تلقی می‌شد؛ چرا که در جنگ‌ها عنصری مثبت به شمار می‌رفت. اما امروزه تمامی دولت‌ها سعی در کنترل جمعیت خود دارند و بیشتر بر کیفیت جمعیت تا کمیت آن تأکید

دارند. واژه‌های مترادف با جمعیت، نظیر امت، ملت^{۳۱} و... هر کدام بار معنایی خاص خود را دارا هستند.

واژه‌ی جمعیت، یک واژه‌ی جامعه‌شناختی است و در مباحث سیاسی از واژه‌ی ملت استفاده می‌شود. «ملت به مجموعه افرادی اطلاق می‌شود که در یک واحد جغرافیایی با مجموعه‌ای از مشترکات مثل زبان، دین، نژاد، تاریخ و سایر علایق ملی با یک سلسله اهداف مشترک و زیر نظر یک نظم قانونی و حاکمیت واحد، درون مرزهای ثابت به طور دائم زندگی می‌کنند [بیگدلی، ۱۳۷۶: ج ۱: ۱۳۷۶]. اندیشمندان اسلامی در برخی از متون به جای واژه‌ی ملت از واژه‌ی امت استفاده می‌کنند. واژه‌ی امت بیشتر بار عقیدتی-سیاسی دارد و در آن عنصر فکر، عقیده و ایمان، جای‌گزين زبان، نژاد، تاریخ و... می‌شود [عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۲۱-۱۸۴].

۲. سرزمین یا قلمرو^{۳۲}: دومین عنصر لازم برای تشکیل یک دولت قلمروست، اما در مورد اندازه‌ی سرزمین دولت، هیچ قاعده‌ی استواری وجود ندارد. در این باره مونتسکیو عقیده دارد: «خاصیت طبیعی حکومت‌های متفاوت این است که دولت‌های کوچک دارای حکومت جمهوری، دولت‌های متوسط دارای حکومت مشروطه و امپراتوری‌های بزرگ دارای حکومت استبدادی باشند.» [مونتسکیو، ۱۳۳۴: ۱۲۷]. این نظریه برای دوران منتسکیو و برای جامعه‌ی دوران وی کاربرد و کارایی داشته است، اما امروزه با گسترش اختراعات و فناوری و درنوردیده شدن مرز خشکی، دولت‌ها دارای چهار قلمروی خشکی، دریایی، هوایی و حتی فضایی هستند. چنین تعاریفی مربوط به قاموس غرب هستند. در تعاریف شرقی و

به‌خصوص اسلامی، به دلیل این که اصل را بر عقیده و تفکر انسان‌ها قرار داده، به تبع آن سرزمین نیز امری عقیدتی است و از آن به دارالاسلام تعبیر شده که شامل: «آن قسمت از جهان است که در قلمرو اسلام بوده و زندگی در آن تحت نفوذ احکام اسلام می‌باشد» [عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۴۲-۲۳۳]. در بسیاری از متون سیاسی، واژه‌ی «کشور»^{۳۳} با واژه‌ی دولت یکی انگاشته شده، در حالی که کشور بحثی است مربوط به بُعد سرزمین دولت و بیشتر جزو مباحث جغرافیایی است تا سیاسی، و دولت اعم از کشور است.

۳. حکومت^{۳۴}: در علم سیاست، حکومت ابزاری تلقی می‌شود که برای برقراری نظم، ایجاد امنیت داخلی و خارجی و تأمین رفاه و خیر مردم، از طرف خود دولت اختراع شده است. حکومت شکل‌های گوناگونی دارد. هر یک از این شکل‌ها، نظام سیاسی یا رژیم سیاسی خاصی را به وجود می‌آورند [عالم، ۱۳۷۵: ۱۴۴]. تقسیم‌بندی‌های بسیار زیادی از سوی بسیاری از اندیشمندان در مورد انواع حکومت‌ها وجود دارد و هر اندیشمندی، بسته به علاقه‌ها و نگرش‌های خاص خود به دسته‌بندی انواع حکومت‌ها پرداخته است. در ادامه‌ی این مقاله، ما برای آشنایی خوانندگان، از اندیشه‌ی غربی تقسیم‌بندی ارسطو را از انواع حکومت بیان می‌کنیم و در اندیشه‌های اسلامی نیز، اشاره‌ای هرچند مختصر به برخی از سیستم‌های حکومتی خواهیم داشت.

ارسطو برای طبقه‌بندی حکومت دو معیار را مد نظر قرار می‌دهد:

۱. تعداد افرادی که حکومت را در دست دارند.
۲. هدف‌هایی که این افراد در حکومت کردن دنبال می‌کنند [قاضی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۶۶]. در جدول ۱، انواع حکومت‌های مدنظر ارسطو آمده است.

هدف	(حکومت خوب و بافضیلت)	(حکومت بد و بی‌فضیلت)	بهره‌مندان
تعداد زمام‌داران	اعمال قدرت در جهت خیر عمومی	اعمال قدرت به سود شخصی	
یک نفر	مونارشی (نظام پادشاهی)	تیرانی (خودکامگی)	پادشاه
چند نفر	آریستوکراسی (نظام اشرافی)	الیگارشی (امتیازطلبی)	زبندگان
شمار زیاد	پولیتی-رپوبلیک (نظام جمهوری)	دموکراسی (همه‌سالاری)	همه‌ی مردم (تهیدستان)

جدول ۱. طبقه‌بندی ارسطو از انواع حکومت [پیشین]

ارسطو عقیده داشت، بهترین و بافضیلت‌ترین شکل حکومت خوب، «مونارشی» (پادشاهی) است و بعد از آن «آریستوکراسی» و در نهایت «پولیتی» قرار دارد. به همین ترتیب، بدترین و بی‌فضیلت‌ترین نوع حکومت بد، «تیرانی» است و بعد از آن «الیگارتی» و در نهایت «دموکراسی» قرار دارد [عالم، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۲۹-۱۲۵]. این تقسیم‌بندی مربوط به حدود سه قرن قبل از میلاد مسیح است، در حالی که بعد از گذشت سالیان دراز، امروزه «دموکراسی»^{۳۵} بهترین نوع حکومت تلقی می‌شود و این امر خود گواه بر این مطلب است که نوع حکومت‌ها با توجه به شرایط زمانی و مکانی، در حال تغییر و تحول است و هر اندیشمندی، با تکیه بر اصول تفکراتی و شرایط اجتماعی و سیاسی دوران خود، دست به نظریه‌پردازی می‌زند.

در تفکرات اسلامی نیز، ما شاهد تنوع در نظریه‌پردازی در باب انواع حکومت‌ها هستیم. براساس تعالیم اسلام، ایمان به خدای واحد اصل اساسی است. در قرآن از دو نوع «حکومت الله» و «حکومت طاغوت» سخن به میان آمده است. در دوران حیات پیامبر اکرم (ص)، از دو نوع حکومت سخن به میان می‌آید: حکومت اسلام و حکومت غیر اسلام. بعد از رحلت ایشان نیز ما شاهد دو نوع نظام حکومتی هستیم: نظام امامت (شیعیان) و نظام خلافت (اهل سنت) [قاضی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۱۹-۴۰۶]. در صفحه‌های قبل توضیحاتی هر چند مختصر درباره این دو نوع نظام حکومتی داده شد.

در نگرش اسلامی، تنوع و گوناگونی حکومت‌ها را آن گونه که در اندیشه‌ی غرب وجود داشته و دارد، شاهد نیستیم. مفاهیمی نظیر سیاست، سیاست‌مدار، خط‌مشی، دولت، حکومت، قوای سه‌گانه و... از مفاهیم جدیدی هستند که وارد فرهنگ و واژگان سیاسی ما شده‌اند. در صدر اسلام و دوران حیات پیامبر (ص)، سیاست، دولت، حکومت و... در شخص پیامبر جمع شده بود. بعد از رحلت ایشان نهاد امامت این مفاهیم را در شخص امام خلاصه می‌کرد و نهاد خلافت آن را در شخص خلیفه مطرح می‌ساخت. امروزه هر یک از این مفاهیم بار معنایی خاص خود را دارند. دو مفهومی که گاهی اوقات با هم یکی انگاشته می‌شوند، واژه‌ی دولت و حکومت است. در حالی که این دو واژه دارای تفاوت‌های زیادی هستند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. دولت یک کل است، در حالی که حکومت فقط بخشی از دولت و به عبارت ساده‌تر، ماشین کار دولت است.

۲. دولت امری انتزاعی (ذهنی) است، در حالی که حکومت امری شخصی و واقعی (عینی) است.

۳. همه‌ی مردم یک کشور، عضو دولت هستند، لیکن تعداد کمی از مردم در حکومت عضویت دارند.

۴. دولت کم و بیش دائمی است، ولی حکومت‌ها طی زمان و مکان تغییر می‌کنند.

۵. دولت را نمی‌توان بدون حکومت متصور شد، ولی در طول تاریخ، حکومت‌هایی بدون دولت وجود داشته‌اند.

۶. حاکمیت صفت بارز دولت است، در حالی که حکومت‌ها خود تابع محدودیت‌های گوناگون حقوقی و عملی هستند.

۷. مردم نمی‌توانند علیه دولت ادعای شکایتی داشته باشند، ولی در مورد حکومت (شخص حقوقی) مردم می‌توانند علیه آن شکایت کنند [عالم، ۱۳۷۵: ۱۴۸].

۴. حاکمیت: حاکمیت یا فرمانروایی، عالی‌ترین قدرت دولت قانون‌گذار و اجراکننده‌ی قانون است و بالاتر از آن قدرتی نیست. حوزه‌ی حاکمیت دولت برای اعمال قدرت تا به آن جاست که با حقوق دیگر دولت‌ها تداخل نداشته باشد. مفاهیم اساسی حاکمیت از این قرارند:

۱. اختیار وضع و اصلاح قوانین برحسب نظام قانونی کشور؛

۲. اعمال قدرت سیاسی و اخلاقی در قلمرو خود؛

۳. استقلال سیاسی و قضایی یک جامعه‌ی سیاسی.

امروزه این اصل پذیرفته شده که حاکمیت دولت، برخاسته از خواست و اراده‌ی مردم است به این دلیل، رژیم‌های سیاسی خود را نماینده‌ی مردم می‌دانند. حاکمیت در تقسیم‌بندی اولیه بر دو نوع است:

۱. حاکمیت داخلی: شامل همه‌ی اختیارات دولت در رابطه با شهروندان خود یا خارجیان ساکن کشور و... است.

۲. حاکمیت خارجی: شامل حق داشتن روابط با دولت‌های دیگر است.

هر چند ادعا می‌شود که حاکمیت، قدرت نامحدود و مطلق دولت است، لیکن امروزه حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و... حاکمیت دولت‌ها را محدود کرده‌اند و دولت‌ها را ملزم به رعایت برخی قوانین می‌کنند [آشوری، ۱۳۶۶: ۱۲۹-۱۲۸].

در این جا مبحث دولت نیز به پایان می‌رسد. امیدواریم این مقاله مقبول اهل نظر افتد و ما را از نقطه‌نظرات و انتقادات خود بی‌بهره نگذارند.

زیر نویس:

1. Government
2. State
3. politic
4. society
5. polis
6. Asty
۷. منظور از قدرت، توانایی و قابلیت به اطاعت درآوردن و نظارت بر رفتار دیگران در تمام روابط اجتماعی است.
8. Political Power
9. Political Phenomenon
10. Liberalism
11. Political élite
۱۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در باب تصورات ایران باستان از سیاست، رک: طباطبائی، ۱۳۷۴: ۷۷-۱.
13. Realistic
14. Idealistic-philosophical
15. Religious
۱۶. برای آشنایی بیشتر با سیاست و حکومت در اسلام و ایران، رک: حائری، ۱۳۶۴ الف؛ حائری، ۱۳۶۴ ب؛ کدیور، ۱۳۷۷، ۱۳۷۹ و ۱۳۷۸؛ مطهری، ۱۳۶۴ و ۱۳۷۰؛ منتظری، ۱۳۷۴.
17. Legality
18. positivist
19. Science
20. Scientific
21. modernity
22. Janus
23. Cosmos
24. Chaos
25. Secularism
26. Theism
27. Deism
۲۸. در برخی از متون، این نظریه را «نظریه‌ی قرارداد اجتماعی» نام گذاری کرده‌اند، اما چون قرارداد امری نوشته شده و مکتوب است و در آن دوره، نوشته‌ای موجود نبود، بیشتر در حد گفته بوده است تا نوشته. نظریه‌ی قرارداد اجتماعی ترجمه‌ی اصطلاح انگلیسی «The social contract theory» است.
29. state of nature
30. Population
31. Nation
32. Territory
33. Country
34. Government
35. Democracy
36. Sovereignty

منابع:

۱. آشوری، داریوش. دانش‌نامه‌ی سیاسی. انتشارات سهروردی (مروارید). تهران. چاپ اول. ۱۳۶۶.
۲. ابوالحمد، عبدالحمید. مبانی سیاست (ج ۱). انتشارات توس. تهران. چاپ هفتم. ۱۳۷۶.
۳. ارسطو، سیاست. ترجمه‌ی حمید عنایت. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۶۴.
۴. بخشایشی اردستانی، احمد. اصول علم سیاست. مؤسسه‌ی انتشاراتی آوای نو. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۶.
۵. بیگدلی، علی. تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در غرب از تالس تا مارکس. (ج ۱). مؤسسه‌ی انتشاراتی عطا. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۶.
۶. حائری، سید کاظم. بنیان حکومت در اسلام. ترجمه و چاپ وزارت ارشاد اسلامی. ۱۳۶۴ الف.
۷. حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران. ۱۳۶۴ ب.
۸. دوورژه، موریس. اصول علم سیاست. ترجمه‌ی دکتر ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی. نشر دادگستر. چاپ اول. ۱۳۷۶.
۹. رنی، آستین. حکومت (آشنایی با علم سیاست). ترجمه‌ی لی لا سازگار. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۴.
۱۰. سیف‌زاده، سید حسین. مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست. نشر دادگستر. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۹.
۱۱. طباطبائی، سید جواد. درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در ایران. نشر کویر. تهران. ۱۳۷۴.
۱۲. عالم، عبدالرحمن. بنیادهای علم سیاست. نشر نی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۵.
۱۳. _____، تاریخ فلسفه‌ی سیاسی غرب (ج ۱: از آغاز تا پایان سده‌های میانه). (وزارت امور خارجه). تهران. چاپ اول. ۱۳۷۶.
۱۴. عالیخانی، محمد. حقوق اساسی. انتشارات دستان. تهران. چاپ سوم. ۱۳۷۵.
۱۵. عمیدزنجانی، عباسعلی. فقه سیاسی (ج ۳: حقوق بین‌الملل اسلام). انتشارات امیرکبیر. تهران. چاپ سوم. ۱۳۷۷.
۱۶. قاضی، ابوالفضل. حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (ج ۱). انتشارات دانشگاه تهران. تهران. چاپ ششم. ۱۳۷۵.
۱۷. کدیور، محسن. دغدغه‌های حکومت دینی. نشر نی. تهران. ۱۳۷۹.
۱۸. _____، حکومت ولایی. نشر نی. تهران. ۱۳۷۷.
۱۹. _____، نظریه‌های دولت در فقه شیعه. نشر نی. تهران. ۱۳۷۸.
۲۰. مدنی، سید جلال‌الدین. مبانی و کلیات علوم سیاسی. (ج ۱). مؤلف. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۴.
۲۱. مطهری، مرتضی. امامت و رهبری. تهران. ۱۳۶۴.
۲۲. _____، ولاءها و ولایت‌ها (مجموعه آثار). تهران. ۱۳۷۰.
۲۳. منتسکیو. روح القوانین. ترجمه‌ی علی اکبر مهتدی. بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه. تهران. چاپ سوم. ۱۳۳۴.
۲۴. منتظری، حسینعلی. مبانی فقهی حکومت اسلامی. ترجمه‌ی محمود صلواتی. نشر متفکر. تهران. ۱۳۷۴.
۲۵. مصوری، جواد. شناخت و تحلیل سیاسی. آستان قدس رضوی. مشهد. چاپ پنجم. ۱۳۷۹.
۲۶. ویسنت، اندرو. نظریه‌های دولت. ترجمه‌ی حسین بشیریه. نشر نی. تهران. ۱۳۷۱.